

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه پنجاه و چهارم

۹۲/۱۲/۱۸

به سه مبنا در توجیه فرق بین مفاد امر و نهی - که مفاد امر عموم بدلی و مفاد نهی که عموم شمولی است - اشاره شد. هیچ یک از توجیهات مذکور تام نبود.

نظر چهارم: توجیه مختار:

توجیه مختار - فرق بین مفاد امر و نهی و سبب این فرق - در چند مطلب خلاصه می شود.

مطلب اول:

مطلب اول این است که، وجود طبیعت، به فردی از افراد طبیعت تحقق می یابد، ولی عدم طبیعت، به انعدام تمام افراد طبیعت تحقق می یابد. مطلبی که محقق اصفهانی و محقق خویی مطرح کردند - اگر وجود طبیعت به وجود فردی از افراد طبیعت باشد، عدم طبیعت هم به رفع همان فرد از افراد طبیعت خواهد بود - مغالطه است.

وجودی که مضاف به طبیعت شده، نقیض اش به عدم همان وجودی است که مضاف به طبیعت شده است. وجود انسان، نقیض اش عدم وجود همان انسان است. به عبارتی؛ در هر دو قضیه، وجود و عدم، به ذات طبیعت مضاف شده اند.

تحقق وجود مضاف به طبیعت، به تحقق فردی از افراد طبیعت است. در اینجا قضیه ای شکل می گیرد و آن قضیه این است که؛ با تحقق فردی از افراد طبیعت است که طبیعت موجود می شود.

صدق رفع قضیه فوق - با تحقق فردی از افراد طبیعت است که طبیعت موجود می شود - به چیست؟

رفع قضیه فوق به انعدام یا رفع فردی از افراد طبیعت نیست؛ چون اگر عدم یا رفع طبیعت، به انعدام فردی از افراد طبیعت باشد، یعنی در عین انعدام طبیعت با انعدام فردی از افراد طبیعت، وجود همان طبیعت در ضمن فردی از افراد دیگر از طبیعت، ممکن التحقق است که لازمه اش اجتماع نقیضین است. به عبارتی؛ لازمه اش این است که، یک طبیعت - در زمان واحد - هم موجود و هم معدوم باشد؛ یعنی طبیعت با انعدام فردی از افراد طبیعت، معدوم باشد و با امکان تحقق یکی از افراد همان طبیعت موجود باشد.

از این لازم فاسد کشف می‌شود که؛ وجود طبیعت، به وجود فردی از افراد طبیعت است، ولی عدم همان طبیعت، به انعدام فردی است که عدم همان طبیعت موجود صادق نباشد. یعنی عدم طبیعت، به انعدام همان فرد موجود از طبیعت صدق نکند؛ چونرفع هر قضیه صادقی، به کذب آن است. طبیعت موجود کی کاذب می‌شود؟ با عدم فردی از افراد آن طبیعت، طبیعت موجوده کاذب نمی‌شود؛ چونوقتی یک فرد منعدم می‌شود، فرد دیگر می‌تواند موجود شود.

لازمه وجود طبیعت این است که قضیه طبیعت موجوده بفرد ما صدق کند و لازمه عدم طبیعت به این است که قضیه الطبیعة المعدومة صدق کند یعنی الطبیعة الموجودة کاذب باشد. از این رو حرفی که در میان متقدمین مشهور شده - که الطبیعة موجوده بفرد من افراد الطبیعة و الطبیعة معدومه بجمیع افراد الطبیعة - درست است.^۱

مطلب دوم:

عموم بدلی متعلق در مفاد امر و عموم شمولی در مفاد نهی از شئون مدلول تصویری هیئت است نه شئون مدلول تصدیقی. به این معنی که مدلول تصویری صلّ عموم بدلی است، یعنی امر با وجود فردی از افراد صلاة امتثال می‌شود. مدلول تصویری لاتکذب عموم شمولی است یعنی نهی با انعدام همه افراد کذب امتثال می‌شود.

شاهدش این است که اگر صل یا هر امر متعلق به طبیعت، از لسان نائم و ساهی صادر شد، باز اطلاق یا عموم بدلی از آن فهمیده می‌شود. همچنین اگر لاتکذب یا هر نهی متعلق به طبیعت، از لسان نائم و ساهی صادر شد، باز اطلاق یا عموم شمولی از آن فهمیده می‌شود.

برای توجیه عموم بدلی و عموم شمولی در امر و نهی - بر خلاف توجیهات ناتمام گذشته، که علت اختلاف بدلیت و شمولیت را، در مدلول تصدیقی جستجو کرده‌اند - باید علت اختلاف را، در مدلول‌های تصویری جستجو کرد.

۱- نقیض وجود طبیعت، رفع طبیعت است. چنانکه خود آنها با هم نقیض‌اند باید لازمه آنها هم نقیض هم باشد. تحقق وجود طبیعت به فردی از افراد طبیعت است، رفع‌اش هم باید به فردی از افراد آن طبیعت نباشد بلکه به جمیع افراد باشد.

مطلب سوم:

مدلول تصویری صیغه امر، ارسال - به معنای حرفی، یعنی نسبت ارسالیه - است (نه طبیعت). و مدلول تصویری صیغه نهی، زجر - به معنای حرفی، یعنی نسبت زجریه - است. به عبارتی؛ مفاد امر، نسبت ارسالیه به طبیعت و مفاد نهی، نسبت زجریه از طبیعت است.

مطلب چهارم:

لازم عقلی بین ارسال به طبیعت، ارسال به فردی از افراد طبیعت است. و لازم عقلی بین زجر از طبیعت، زجر از کل افراد طبیعت است. یعنی تا ارسال به طبیعت تصور می‌شود، ارسال به فردی از افراد طبیعت در ذهن منقذ (القا) می‌شود و تا زجر از وجود طبیعت تصور می‌شود، زجر از کل افراد طبیعت در ذهن منقذ می‌شود.

علاوه بر لازم عقلی بین، گاهی لازم عادی هم دخالت داده می‌شود، مثل دو برادری که با تصور یکی، دیگری هم تصور می‌شود. تداعی معانی از مقوله تصویری است که با تصور یک معنایی، معنای دیگری - به تبع آن معنا - به ذهن می‌آید. قرائن خارجی نیست بلکه قرن اکید است.^۱ قرن اکید در جایی است که، بین یک تصور و تصور دیگر آنچنان پیوند و مقارنت ایجاد می‌شود که با تصور یکی، دیگری هم تصور می‌شود.

موضوع له معنی بیش از یکی نیست، ولی تا این موضوع له تصور می‌شود، مثل آدم قد بلندی که تا اسم او شنیده می‌شود، هم خود او - که موضوع له است - و هم قد بلند او را (به تبع موضوع له) تصور می‌شود. تصور قد او با شنیده شدن اسم او، به این معنا نیست که این اسم، برای قد بلند وضع شده است. یعنی دو چیز است: یکی مدلول تصویری و دیگری لازم تصویری مدلول تصویری؛ چونهر مدلول تصویری برای خود لوازمی دارد که این لازم تصویری، از لوازم آن مدلول تصویری است.

۱- یک مدلول تصویری داریم و یک لازمه ای که برای این مدلول تصویری است. قرن اکید در اینجا است که چنان بین دو معنا مقارنت ایجاد می‌شود که با تصور یک معنا، معنای دیگری هم تصور می‌شود. وقتی تلازم بین و روشن باشد، تصویری و اگر غیر بین باشد، تصدیقی است.

این اقتران‌هایی که با تصور یک معنا، معنای دیگری - چون نزدیک و قرین با آن معناست - به ذهن می‌آید، دو گونه است:

۱- لازم عقلی؛ این اقتران، بر مبنای یک لزوم عقلی است مثل علت و معلول که با تصور علت، معلول هم تصور می‌شود. با تصور دود، آتش هم تصور می‌شود.

۲- لازم عادی؛ این اقتران بر مبنای یک لزوم عادی است مثل قند و چای که با تصور یکی دیگری هم تصور می‌شود.

هر دو لازم، مربوط به لازم تصویری است نه لازم تصدیقی.

وقتی تلازم تصویری بود، آن وقت مدالیل تصویری مترتبه پیش می‌آید. در جلد اول اصول به تفصیل بحث شده است که از مباحث جدید الفاظ است. یکی بحث - در همین جلد اول اصول که - دلالت لفظ بر معانی مترتبه است.^۱ یعنی گاهی یک لفظ بر معنایی دلالت می‌کند که از این معنا، می‌توان به معانی متعددی دست یافت.

تلازم دو گونه است: ۱- تلازم تصویری؛ اگر تلازم بین باشد، تلازم تصویری است که نیاز به استدلال ندارد.

۲- تلازم تصدیقی؛ اگر تلازم غیر بین باشد، تلازم تصدیقی است که نیاز به استدلال دارد.

پس نکته چهارم این است که لازم عقلی ارسال به طبیعت، ارسال به فرد^۲ ما (فردی از افراد طبیعت) است و لازم عقلی زجر از طبیعت، زجر از کل^۳ فرد (همه افراد طبیعت) است. یعنی آنچه - از مدلول تصویری اذهب - در ذهن سامع منقذ می‌شود، این است که فردی از افراد ذهاب را بجا آورده شود. و آنچه - از مدلول تصویری لاتکذب - در ذهن سامع منقذ می‌شود، این است که کل افراد کذب ترک شود. پس عموم بدلی در امر و عموم شمولی در نهی، مفاد تصویری امر و نهی است.

۱- اصول فقه نوین، اراکی محسن، ج ۱، ص ۲۳۹

مطلب پنجم:

مقدمات حکمت چکار می‌کند؟

نقش مقدمات حکمت، بعد از تمامیت مدلول تصویری است. بعد از شکل‌گیری مدلول تصویری، مقدمات حکمت می‌فهماند که آنچه از مدلول تصویری فهمیده شد، همان مراد متکلم است. به عبارت دیگر، آنچه مقدمات حکمت به ما می‌فهماند اینکه؛ «ما قاله المتکلم یریده و ما لم یقله لم یرده» یعنی آنچه در معنای لفظ آمده، مراد متکلم هم هست و آنچه در معنای لفظ نیامده، مراد متکلم نیست.

بنابراین مقدمات حکمت - در مفاد امر - می‌فهماند که ارسال به فرد ما (فردی از افراد طبیعت) مراد متکلم است. یعنی ارسال به فرد ما (به هر فردی) از افراد طبیعت منظور متکلم است، نه طبیعت خاصه و نه طبیعت مقیده.

مقدمات حکمت دو مقدمه دارد: مقدمه اول؛ یکی اینکه در مقام بیان باشد. یعنی ما قاله اراده، آنچه را گفته - و مدلول تصویری لفظ است - همان را هم اراده کرده است. پس اگر چیزی را بگویند یعنی آن را خواسته است.

مقدمه دوم؛ اینکه نصب قرینه نکرده باشد. یعنی آنچه نگفته، نخواست است. پس اگر نصب قرینه بر زائد از طبیعت نکرده است، یعنی خاص و مقید را اراده نکرده است و تنها همان طبیعت را خواسته است.

مقدمات حکمت این دو مطلب را می‌فهماند. پس مقدمات حکمت آنچه را متکلم می‌گوید، معین نمی‌کند. بلکه آنچه را متکلم می‌خواهد، معین می‌کند. مقدمات حکمت معین نمی‌کنند که متکلم چه می‌گوید یا مفاد کلام‌اش چیست؟ مقدمات حکمت مراد از مفاد کلام را معین می‌کند که این کلام با این معنا، از آن چه چیزی اراده شده است. آیا خود این اراده شده، یا علاوه بر آنچه گفت، چیز دیگری هم اراده شده، ولی نگفته است.

مقدمات حکمت چنین می‌فهماند که اولاً؛ آنچه را متکلم گفته، خواسته است. ثانیاً آنچه را نگفته نخواست است. پس کاری که مقدمات حکمت می‌کند، مفاد مدلول تصدیقی است. یا به

تعبیر دیگر؛ مقدمات حکمت چنین می‌فهماند که، مقام ثبوت با مقام اثبات یکی است. یعنی آنچه در مقام اثبات گفته شد، همان هم در مقام ثبوت اراده شده است. (نه بیشتر و نه کمتر)

پس جریان مقدمات حکمت در هر کلامی، به این معناست که باید اول مدلول تصویری کلام، یعنی مقام اثبات معین شود تا بعداً با مقدمات حکمت، مطابقت و عدم مطابقت مقام ثبوت با مقام اثبات، معین شود.^۱

والسلام

۱- وقتی مطرح شد که لفظ موضوع برای طبیعت، آیا وضع برای طبیعت فی ذاتها شده است یا وضع برای طبیعت به شرط اطلاق شده است؟ بعد این بحث را مطرح کردند که ماهیت چیست؟ ماهیت لابشرط یا ماهیت بشرط شیئی چیست؟ بعد ماهیت لابشرط مقسمی چیست؟ بخاطر این بحث‌ها ناچار شدند بگویند ماهیت، وضع برای ماهیت لابشرط مقسمی است. پس حتی لابشرطیت هم - یعنی اطلاق هم - در مفاد طبیعت یا موضوع له لفظ طبیعت اخذ نشده است. یعنی لفظ طبیعت یا الفاظ دالّه بر طبایع، وضع برای طبیعت بشرط اطلاق نشده است. حتی وضع برای طبیعت، به قید لابشرطیت هم نشده است. یعنی لابشرطیت در موضوع له نیامده است.

زجر از این طبیعت لابشرط مقسمی و ارسال به همین طبیعت لابشرط مقسمی، این معنا را تداعی می‌کند. یعنی نتیجه ارسال به طبیعت و یا زجر از طبیعت است. اگر ارسال به طبیعت لابشرط شود، مدلول تصویری‌اش این است که، ارسال به فردی از افراد طبیعت لابشرط شده است. اگر زجر از آن شود، مدلول تصویری‌اش این است که، زجر از همه افراد طبیعت لابشرط شده است.